



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و سوم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۷

نکته‌ای دیگر تو بشنو ای رفیق

همچو جان، او سخت پیدا و دقیق

ای رفیق، یک نکته دیگر بشنو که سخت آشکار و دقیق است، منتها شاید تو به آن توجه نمی‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۸

در مقامی هست هم این زهرِ مار

از تصاریفِ خدایی خوش‌گوار

*تصاریف: جمعِ تصریف، به معنی گردانیدن و تبدیل است.

انسان وقتی من‌ذهنی‌ست مثل زهرِ مار می‌ماند، اگر فضا را باز کند و خودش را در معرض زندگی قرار دهد، خوش‌گوار شده و دچار تصاریف و تبدیل خدایی می‌شود. [چنانچه در یک جایی مانند غوره است که بعداً تبدیل به انگور می‌شود. در یک موقعیتی شراب می‌شود که حرام است و نمی‌شود آن را خورد و گاه همین انگور تبدیل به سرکه می‌شود که می‌توان آن را خورد.]

نکته: ما به تدریج از خداوند دور شده‌ایم. اگر به تدریج خودمان را به تبدیل خدایی بسپاریم، درست می‌شویم. اکنون شاید بیست سالمان است، یک من‌ذهنی پر از درد داریم و شبیه زهرِ مار هستیم، ولی این زهرِ مار یک جایی دوا می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۹

در مقامی زهر و در جایی دوا

در مقامی کفر و در جایی روا

انسان در یک مقامی همچو زهر کشنده است و در یک جایی دوا و درمان همان زهر است. در مقامی کفر است، در جایی رواست. یک جایی انسان بر حسب من ذهنی حرف می زند، این کفر است. جایی دیگر همان حرف را به صورت حضور می زند و کاملاً روا و جایز است، برای این که حاضر بوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۰۰

گرچه آنجا او گزندِ جان بُود

چون بدین جا در رسد، درمان شود

انسانی که هنوز من ذهنی دارد و پر از درد است، گرچه جایی مانند زهر مار گزندِ جان است، اما وقتی به حضور می رسد تبدیل به درمان می شود. [پس انسان تحول پیدا می کند و شما باید روی خودتان کار کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۰۱

آب در غوره ترش باشد ولیک

چون به انگوری رسد، شیرین و نیک

آبِ غوره ترش است، اما وقتی تبدیل به انگور شد، شیرین و خوشمزه می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۰۲

باز در خُم او شود تلخ و حرام

در مقام سرِ کگی نِعَمِ الْاِداَم

*خُم: جامِ شراب

*نِعَمُ الْإِذَام: نان خورش لطیف، بهترین غذا

[انسان مانند انگور این گونه تحول پیدا می کند] که اگر در خُم تبدیل به شراب گردد، تلخ و حرام می شود و نمی توان آن را خورد اما اگر سرکه شود، تبدیل به بهترین غذا خواهد شد.

نکته: اجازه دهید زندگی شما را ریزه ریزه تغییر بدهد. هر نیم ساعت به خودتان با من ذهنی نگاه نکنید ببینید که چقدر تغییر کرده اید. فضا را باز کنید، روی خودتان کار کنید و با خط کش ذهن پیشرفت خود را اندازه بگیرید.

حدیث

«نِعَمُ الْإِذَامُ الْخُلَّ»

«چه خوش نان خورشی است سرکه.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳

آن ادب که باشد از بهر خدا

اندر آن مُسْتَعَجَلی نبود روا

*مُسْتَعَجَلی: شتاب کاری، تعجیل

ادب آن است که به خاطر خدا و به خاطر این که فضا گشوده شود و زندگی به مرکز ما بیاید، عجله داشتن من ذهنی را به کار نبریم.

نکته: این بیت می گوید اگر شما روی خودتان کار می کنید، با زمان من ذهنی جلو نروید و شتاب نکنید. من ذهنی با سبب سازی می خواهد عوض شود و برسد به آن جایی که با ذهن تصور می کند حضور است.



تعجیل و شتابکاری، مال من ذهنی ست و صبر مال حضور است. شما فقط فضا را باز می کنید، تبدیل می شوید، جلو می روید و می دانید که زندگی می تواند زهرِ مار را تبدیل به درمان کند، یک انسانی را که تلخ، پر از درد و پر از همانیدگی ست، تبدیل به عارفی کند که دردها را درمان می کند؛ پس شما روی خودتان کار کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۶

کای خدا گر آن جوان کز رفت راه

که نشاید ساختن جز تو پناه

خدایا، این جوان، این انسان از طریق دید همانیدگی ها کز رفته و جهان یا انسان ها را پناه خودش کرده است، او نباید این کار را می کرد اما تو بر او ایراد مگیر.

نکته: انسان ها در سبب سازی ذهن، از اسیران این جهان، از من های ذهنی دیگر کمک می گیرند. گرچه که ما به عنوان من ذهنی از من های ذهنی دیگر کمک می گیریم و این کار غلط است اما خداوند به ما ایراد نمی گیرد. او رحمت اندر رحمت است و کار خودش را می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۷

تو از آن خود بکن، از وی مگیر

گرچه او خواهد خلاص از هر اسیر

*از آن خود بکن: مالِ خودت بدان، برای خودت کن

خداوندا، تو کار خودت را بکن و ایراد نگیر. اگرچه انسان رهایی و نجات خود را از هر من ذهنی اسیر دیگر طلب می کند. [به عبارت دیگر به طور غیرمستقیم می گوید که خداوند به این کار ما ایراد نمی گیرد، مگر این که از یک حدی بگذرد. ما نباید انسان های دیگر را پناه بسازیم و از آن ها کمک بگیریم، برای این که آن ها خودشان اسیر هستند.]



نکته ۱: همهٔ انسان‌ها به صورت روح در تنشان هستند. متأسفانه تقریباً همهٔ ما هم در دام جسم هستیم و هم یک زندان در همین تمنان ایجاد کرده‌ایم به عنوان ذهن. ولی اشتباهی که می‌کنیم این است که به جای کمک خواستن از زندگی با فضاگشایی، از انسان‌ها که خودشان اسیر زندان ذهن هستند کمک می‌خواهیم.

نکته ۲: خداوند موجودی نیست مثل ما که از اشتباهات ما انتقام بگیرد. او رحمت اندر رحمت است به شرط این که ما رعایت کنیم، در این لحظه پست شویم و این پستی ما پستی من ذهنی نباشد. اگر خودت را کوچک می‌کنی، باید صفر شوی. نه این که مثل شتر سجده کنی، ولی گردن درازی داشته باشی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۸

ز آن که محتاج اند این خلقان همه

از گدایی گیر تا سلطان، همه

همهٔ خلقان از گدا تا سلطان، در اصل محتاج خدا هستند اما در فرع و در ذهن، خودشان را محتاج این جهان کرده‌اند.

نکته ۱: آیا شما در ذهن هستید و خودتان را محتاج انسان‌های اسیر کرده‌اید؟ یا نه، فضا را باز می‌کنید، خودتان را محتاج زندگی یا خداوند می‌دانید؟ تو باید محتاج خداوند باشی، بی او افسرده می‌شوی، همان طور که اگر نور خورشید نتابد تو منجمد می‌شوی.

نکته ۲: انسان‌ها کژ راه می‌روند. کژی‌شان این است که پناهی غیر از خداوند دارند برای این که از طریق همانیدگی‌ها می‌بینند. خداوند این را به آن‌ها نمی‌گیرد و می‌داند که در ذهن، در طلسم، انسان‌ها از آدم‌های اسیر کمک و خلاصی خودشان را می‌خواهند. او می‌داند که اگر انسان‌ها با دید ذهن ببینند، خودشان را محتاج این جهان می‌دانند، ولی اگر با دید فضاگشایی ببینند خودشان را محتاج خداوند می‌بینند.



نکته ۳: ما دو جور بند داریم: یکی این که به عنوان روح در زندان تن هستیم و یک زندان دیگر درست کرده ایم به نام زندان ذهن.

قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.»

«ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی نیاز و ستودنی.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۹

با حضور آفتابِ باکمال

رهنمایی جُستن از شمع و دُبال

*دُبال: فتیله، فتیله شمع یا چراغ

با حضور چنین آفتابِ باکمال که در بیرون می درخشد، آفتابی که مثل چراغ های دیگر نه روغنش تمام می شود و نه فتیله اش را باید عوض کرد، از چراغ و فتیله کمک و روشنایی خواستن اشتباه است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۰

با حضور آفتابِ خوش مَساغ

روشنایی جُستن از شمع و چراغ

*خوش مَساغ: خوش رفتار، خوش مدار

با وجود آفتاب خوش رفتار از شمع و چراغ روشنایی خواستن اشتباه است. [ما به جای این که فضا را باز کنیم آفتاب خوش رفتار و خوش ادای زندگی بتابد، مرتب در ذهن با هشیاری جسمی، با شمع و چراغ درد که بدآداست، بعضی مواقع حوصله ندارد و هشیاری اش پایین و بالا می شود، سروکار داریم.]



نکته: آیا آفتاب زندگی خوب است یا آفتاب بدآدای من ذهنی خودمان که بعضی مواقع حالش گرفته می‌شود، حوصله ندارد، پژمرده می‌شود، اصلاً هشیاری ندارد، نور ندارد، مرتب دود می‌کند، درد دارد، هیچ چیزی را نمی‌بیند و در فکرها و دردهایش گم می‌شود؟!

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۱

بی‌گمان ترکِ ادب باشد ز ما

کفرِ نعمت باشد و فعلِ هوا

اگر ما از آفتاب زندگی استفاده نکنیم در این لحظه، بی‌گمان بی‌ادبی و کفر نعمت کرده‌ایم و کارمان فعلِ هوای نفس و عمل من ذهنی‌ست.

نکته ۱: در این لحظه چراغ خوش‌رفتار زندگی هست که نه روغن می‌خواهد، نه فتیله، نه دود می‌کند و نه سیاه می‌شود، دائماً مانند نور خورشید می‌تابد. یک شمع می‌تابد. یک شمع هم وجود دارد که دود می‌کند، نور ندارد، سیاه می‌شود، آب می‌شود و پایین می‌رود که این همان چراغ ذهن است.

نکته ۲: ما می‌توانیم با فضاگشایی از نعمت و امکان آفتاب زندگی استفاده کنیم، به خرد زندگی وصل شویم، به شیرینی هشیاری بی‌سبب، به حس امنیت بی‌پایان، هدایت عالی، تشخیص خروب و قدرت زیادِ عمل دست پیدا کنیم. در غیر این صورت اگر ما از این امکان استفاده نکنیم، کفران نعمت و فعلِ هواست. فعلِ هوا یعنی عمل من ذهنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۲

لیک اغلب هوش‌ها در افتکار

همچو خفاش اند ظلمت‌دوستان

*اِفتکار: اندیشیدن، فکر کردن

*ظلمت دوستدار: آنچه که تاریکی را دوست دارد.

اغلب هشیاری‌ها در سبب‌سازیِ فکر، همانیده هستند و مانند خفاش تاریکی و ظلمت را دوست دارند. [آن‌هایی که فضا را باز می‌کنند و عدم را به مرکزشان می‌آورند، هشیاری خورشید، هشیاری خدا را دوست دارند.]

نکته: خداوند با ما دشمن نیست، حتی تدبیرش در من‌ذهنی هم به ما غذا می‌رساند، کمک می‌کند که بتوانیم از من‌ذهنی خلاص شویم و در خیلی جاها که می‌لغزیم ما را نجات می‌دهد. کسی نباید فکر کند که خداوند او را به این روز انداخته، بلکه از بی‌عقلی بیش از حد ماست که به این روز افتاده‌ایم. به‌خاطر اصرار ما در من‌ذهنی، کفرانِ نعمت که این لحظه از خردِ خدایی استفاده نمی‌کنیم و برحسب من‌ذهنی، سبب‌سازی خودمان و دردها و دید غلط عمل می‌کنیم، این مسائل را برای خودمان فرداً و جمعاً به‌وجود آورده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۳

در شبِ اَر خُفاشِ کِرمی می‌خورد

کِرم را خورشیدِ جان می‌پرورد

خفاش در شب می‌پرد و دشمن خورشید است، اما خفاش که در شب کرم می‌خورد، همان کرم را هم خورشید پرورش داده‌است. یعنی خورشید حتی برای خفاش که دشمن اوست کرم درست می‌کند که او در شب آن را بخورد. [ما هم که در شبِ ذهن هستیم، غذاهایی می‌خوریم که زندگی برای ما درست می‌کند و به ما می‌گوید حالا در شبِ ذهن هم که هستی این غذا را بخور ولی بفهم نباید دشمن من باشی.]

نکته: اگر خداوند دشمن ما بود نمی‌گذاشت ما در من‌ذهنی غذا بخوریم، او می‌خواهد ما را نجات دهد ولی ما اصرار به من‌ذهنی داریم. کما این که خفاش باید بفهمد این کرمی را که در شب می‌خورد، همان آفتابی پرورش داده که خفاش دشمن آن است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۴

در شب از خُفاش از کرمی ست مست

کرم از خورشید جُنبنده شده ست

اگر خفاش در شب از خوردن کرمی مست می شود، آن کرم از تابش نور و گرمای زنده کننده خورشید جنبده و زنده شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۵

آفتابی که ضیا زو می زهد

دشمن خود را نواله می دهد

*ضیا: نور، روشنایی

*زهیدن: تراوش کردن، نشأت گرفتن

*نواله: لقمه و توشه، در این جا به معنی نعمت و عطا

آفتابی که از آن نور می تراود، به دشمن خود، خفاش، غذا و لقمه می دهد. [همچون خورشید زندگی که نورش می تابد و دشمن خود را که ما هستیم در من ذهنی، غذا می دهد. ما در شبِ ذهن و دشمن آفتاب خداوند هستیم، زیرا فضا را باز نمی کنیم و به خورشید او نمی پیوندیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۶

لیک شهبازی که او خُفاش نیست

چشمِ بازش راست بین و روشنی ست



بازِ شاهی که او از جنس خفاش نیست، چشمش باز، و راست‌بین و روشن است. [یعنی انسانی که تا حدودی به خداوند بیدار شده و کاملاً خفاش نیست، دائماً در شب ذهن نبوده و این را فهمیده و درک کرده‌است که باید به‌سوی خدا برگردد، راست‌بین و روشن شده‌است. همیشه برحسب همانیدگی‌ها نمی‌بیند، گه‌گاهی به خدا زنده می‌شود، با عینک او جهان را می‌بیند و فضاگشایی بلد است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۷

گر به شب جوید چو خُفاش او نُمو

در ادب خورشید مالد گوشِ او

اگر انسان مانند خفاش دوباره به شب ذهن برود، تولید حرص کند و همانیدگی‌ها را زیاد کند، در این صورت خورشید زندگی گوش او را می‌پیچاند تا او ادب شود.

نکته ۱: هرکسی که متوجه شده بازِ شاه است، باید روی ساعد شاه بنشیند و دیگر مثل گذشته خفاش نیست، ذهن را به مرکزش نمی‌آورد، سلسله فکر درست نمی‌کند و در فکرهايش گم نمی‌شود.

نکته ۲: شما اولِ زندگی‌تان تجربه کرده‌اید که وقتی از زندگی جدا شده‌اید و خیلی از او دور مانده‌اید، افسرده شده‌اید. کما این که بعضی از شما همین حالا که به این برنامه گوش می‌کنید شاید دپرس (depress)، افسرده و پژمرده باشید؛ برای این که دنبال نمو هستید، همانیده هستید، همیشه در این فکر هستید که این همانیدگی‌ها کی و چقدر زیادتر می‌شوند ولی می‌دانید که این کار درست نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۸

گویدش: گیرم که آن خُفاش لُد

علتی دارد، تو را باری چه شد؟

*لُد: دشمنِ سرسخت، ستیزه‌گر

خداوند به انسانی که روی خود کار می‌کند می‌گوید که فرض کنیم آن خفاش ستیزه‌گر یعنی من ذهنی مرضی دارد، اما تو که دیگر مرضی نداری؟ [پس چرا فضاگشایی نمی‌کنی؟]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹

مالِشِ بَدَهم به زجر از اِکتاب

تا نتابی سر دگر از آفتاب

*اِکتاب: افسرده شدن، اندوهگین شدن

[خداوند می‌گوید اگر می‌دانی که به علت داشتن من ذهنی پژمرده شده‌ای، اما هنوز دلت می‌خواهد خفاش و من ذهنی باشی] تو را مالش می‌دهم و گوشت را می‌پیچانم تا افسرده و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی و به جای من آن‌چه را ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاوری.

نکته: اگر ما با خفاش‌ها قرین شویم روی ما اثر می‌گذارند، پس باید از مصاحبت با آن‌ها و نیز من ذهنی خودمان دوری کنیم. باید مرتب انصتا کرده، فضاگشایی کنیم و حواسمان به خودمان باشد، قضاوت و مقاومت نکنیم و دائماً مواظب ناموسمان باشیم که چیزی به آن برنخورد و اگر برخورد بدانیم که این رنج گنج است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۲

گر خُفاشی رفت در کور و کبود

بازِ سلطان دیده را باری چه بود؟

* کور و کبود: در این جا به معنی زشت و ناقص، گول و نادان، من ذهنی

اگر خفاش یا من ذهنی به ذهن برود، کور و کبود و زشت و ناقص شود یعنی نبیند، درد ایجاد کند و خودش را به این ور و آن ور بزند تا کبود شود، بازِ سلطان دیده یعنی انسانی که چندبار فضا را گشوده و خدا را دیده دیگر چرا باید به سبب سازی ذهن برود و همه چیز را خراب کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۱

حسّ اَبدان، قوتِ ظلمت می خُورد

حسّ جان، از آفتابی می چَرَد

* اَبدان: بدن ها

* قوت: غذا

* ظلمت: تاریکی

«حسّ اَبدان» یعنی هشیاری جسمی، همیشه غذای تاریکی می خورد، اما فضای گشوده شده که «حسّ جان» است از آفتاب زندگی می چَرَد.

نکته: بعد از این همه نصیحت مولانا آیا شما لحظه به لحظه فضاگشا هستید و از آفتاب زندگی می چرید؟ یا دوباره غذای ظلمت و تاریکی ذهن مثل دردها و تلایید و توجه مردم را می خورید؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷

حسّ خُفاشت، سویِ مغربِ دوان

حسِّ دُرپاشت، سویِ مشرقِ روان

*دُرپاش: نثارکننده مروارید، پاشنده مروارید، کنایه از حسّ روحانی انسان

ای انسان، انقباض، مقاومت، دیدن برحسب همانیدگی ها و آوردن ذهن به مرکز همان حسّ خفاشت است که به سوی مغرب یعنی مرگ، نابودی و تخریب می رود. اما حسّ دُرپاش تو که از فضاگشایی می آید، به سوی مشرق می رود، یعنی می خواهد آفتاب زندگی در او طلوع کند و به خداوند زنده شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳

پس کریم آن است کاو خود را دهد

آب حیوانی که ماند تا ابد

*کریم: بخشنده

*آب حیوان: آب حیات، آب عشق و حقیقت

کریم و بخشنده کسی است که بند ناف دنیا را ببرد، از این جهان و همانیدگی ها خوشی نگیرد، ذهنش را به مرکزش نیاورد، سبب سازی نکند، با فضاگشایی به زندگی وصل شود و به خودش آب حیات و زنده کننده زندگی را بدهد که تا ابد باقی می ماند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴

باقیاتُ الصّالحات آمد کریم

رسته از صد آفت و آخطار و بیم

*باقیاتُ الصّالحات: نیک جاودانه

انسان کریمی که فضای درونش گشوده شده و مرکزش عدم است، هیچ همانیدگی‌ای در مرکزش نیست، انباشتگی حضور دارد و زنده به زندگی است، در حقیقت همان «باقیاتُ الصّالحات» یعنی «نیک جاودانه» است. این شخص از صد خطر و فتنه و ترس رسته است.

نکته ۱: باقیاتُ الصّالحات این نیست که شما به ذهن بروید و بگویید که من این پول را این جا خرج می‌کنم، پس ثوابی به حسابم نوشته می‌شود. این اشتباه است. باقیاتُ الصّالحات در درون شما صورت می‌گیرد و به معنی زنده شدن به زندگی و پیوستن به خداست.

نکته ۲: وقتی هیچ همانیدگی‌ای در مرکزمان نماند و به این لحظه ابدی بیاایم و بی‌نهایت شویم، باقیاتُ الصّالحات می‌شویم. باقیاتُ الصّالحات بهتر از هر چیزی است که با ذهن می‌بینیم و با آن همانیده شده‌ایم و تنها چیزی است که می‌ماند و با خودمان می‌بریم.

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۷۶

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا.»

«و خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته‌اند خواهد افزود و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجه کردارهای شایسته‌ای که باقی‌ماندنی‌اند بهتر است.»



توضیح آیه:

خداوند بر هدایت کسانی که مرتب فضاگشا بوده و تبدیل شده‌اند خواهد افزود. بنابراین هرکسی فضاگشایی می‌کند هدایت یافته‌تر است، چون هدایت به‌سوی هدایت میل می‌کند. نتیجه این کردارهای شایسته خود انسان است که تبدیل به باقیات‌الصالحات می‌شود و با خودش می‌برد و گرنه هیچ چیز دیگری را با خود نمی‌برد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵

گر هزاران‌اند، یک کس بیش نیست

چون خیالاتِ عدداندیش نیست

انسان‌هایی که باقیات‌الصالحات هستند اگر هزار نفر یا یک میلیارد نفر هم باشند، یک هشیاری بیشتر نیستند. آن‌ها مانند ذهن‌های همانیده، عدداندیش نیستند یعنی با چشم من‌ذهنی که به‌وسیله عینک هشیاری جسمی انسان‌ها را جدا می‌بیند، نمی‌بینند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۷

در بلا هم می‌چشم لذاتِ او

ماتِ اویم، ماتِ اویم، ماتِ او

با وجود این که ذهن فشار می‌آورد و درد هشیارانه می‌کشم، فضا را باز می‌کنم و لحظه‌به‌لحظه ماتِ خداوند هستم؛ یعنی تدبیر من‌ذهنی و سبب‌سازی را زیر پا می‌گذارم حتی اگر در درد باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۸۳

گفت: از اقرارِ عالمِ فارغم

آن که حق باشد گواه، او را چه غم؟



من از اقرار عالم و آدم فارغم و تأیید و توجه هیچ کس را نمی‌خواهم، چون این‌ها همه اسیر همانیدگی‌ها هستند. آن کسی که فضاگشایی می‌کند و خداوند گواه اوست، چه غمی دارد؟

نکته: اگر منتظر تأیید و توجه و اقرار عالم باشید، در این صورت آن‌ها شما را اقرار نخواهند کرد؛ یعنی کسی به شما نخواهد گفت راه تو درست است، چون آن‌ها من‌ذهنی دارند؛ بلکه خواهند گفت راه تو غلط است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۹

گفتم این چیست بگو؟ زیر و زبر خواهم شد

گفت می‌باش چنین زیر و زبر، هیچ مگو

با سبب‌سازی ذهنم گفتم: «این بی‌نهایت خدا که به عنوان کشت اول در من کاشته شده و عمق دارد، چیست؟ بگو، زیرا من دارم زیر و رو می‌شوم.» گفت: «زیر و رو بشو و بگذار با فضاگشایی، خداوند ذهنت را شخم بزند. همچنین خاموش باش و هیچ چیزی نگو.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

جُفت بُردند و زمین ماند خام

هیچ ندارد جُز خار و گیا

*جُفت: دو گاو که برای شخم زدن زمین، پهلوی هم می‌بندند.

با مرگ جسمی، جفت‌هشیاری و روح را که تن ماست می‌گیرند و می‌برند و زمین ذهن که باید شخم زده شود، خام و شخم‌نزده باقی می‌ماند و انسان موقع مردن می‌فهمد که جز درد و گیاه همانیدگی‌ها که خودش کاشته، هیچ چیزی برایش نمانده‌است.



نکته: فرصت ما بین ثانیۀ صفر متولد شدن تا زمان مرگ است و بسیار کم است، پس هیچ کس نباید بگوید که بگذار من با من ذهنی و دروغ و دغل زندگی ام را درست کنم، ازدواج کنم و خانه بخرم بعداً می آیم به حضور می رسم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۹۹

قعرِ چہ بگزید هر که عاقل است

ز آن که در خلوت، صفاهای دل است

*قعر: ته، پایین، انتها

هر کسی که خردمند و دارای عقل کل باشد، تنهایی و زندگی کردن در تاریکی چاه برایش بهتر از مصاحبت با من های ذهنی است، زیرا در خلوت، صفای دل وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۰

ظَلَمَتْ چہ، بہ کہ ظلمت های خلق

سر بُرد آن کس کہ گیرد پایِ خلق

*ظَلَمَتْ: تاریکی

ظلمت و تاریکی چاه از تاریکی های ذهن و دردهای مردم بهتر است. کسی که پای خلق را بگیرد یعنی بخواهد با روشی که مردم زندگی می کنند زندگی کند، در این صورت سر خرد را نمی برد و خردمند نمی شود.

نکته: انسان هایی که ذهن همانیده دارند دائماً خرابکاری می کنند و اگر شما در معرض آن ها قرار بگیرید خردتان را از دست می دهید و صفای دل نخواهید داشت. البته معنایش این نیست که فرار کنید و بالای کوه بروید یا مثل شرقی ها برای به خدا رسیدن روزی یک دانه بادام بخورید، بلکه باید آگاه باشید مردم در چاه تاریک همانیدگی ها هستند و بدون این که بدانند، ممکن است فرداً و جمعاً درد و خرابکاری ایجاد کنند؛ پس شما با روش آن ها زندگی نکنید.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۳

ای بسا دانش که اندر سر دود

تا شود سرور، بدان خود سر رود

ای بسا دانش و باوری که انسان آن را در مرکز قرار دهد و با آن همانیده شود، آن گاه آن دانش یا باور تبدیل به خرافات شده و فرمانده و سرورش شود، به او دستور دهد و به این ترتیب سرش را در راه آن فدا کند و باعث از بین رفتن خودش شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۴

سر نخواهی که رود، تو پای باش

در پناه قطب صاحب‌رای باش

*صاحب‌رای: صاحب‌نظر

اگر نمی‌خواهی گشته، بی‌عقل و بی‌خرد شوی و سرت برود، در این صورت کوچک و صغر شو و خودت را زیر نفوذ یا تربیت انسان صاحب‌خردی مثل مولانا قرار بده.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۵

گرچه شاهی، خویش فوق او مبین

گرچه شهدی، جز نبات او مچین

اگرچه که شاه هستی، مقامت خیلی بالاست و از نظر سیاسی، نظامی یا هر زمینه دیگری بسیار قدرتمندی، اما خودت را بالاتر از آدمی مثل مولانا نبین. اگرچه ذهنت نشان می‌دهد که خیلی شیرین و زیبایی، مثل عسل هستی و همه باید دوستت داشته باشند، اما این شیرینی‌های ذهنی را رها کن و برو نبات مولانا را بخور، حتی اگر به نظرت شیرین نمی‌آید.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۶

فکر تو نقش است و فکر اوست جان

نقد تو قلب است و نقد اوست کان

*نقد: سکه

*قلب: قلبی، قلبی

فکرهای تو نقش است زیرا برحسب سبب‌سازی، هشیاری جسمی و منافع خودت فکر می‌کنی، اما فکر انسان خردمندی مثل مولانا جان است، یعنی یک جان یا خود زندگی فکرهای او را می‌سازد؛ بنابراین هر لحظه مشغول صنع است. سکه تو، همان وجود و مرکزت، قلبی و جسم است، اما سکه و درون او معدن است، زیرا فضای درونش گشوده‌شده و از جنس خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۷

او تویی، خود را بجو در اوی او

کو و کو گو، فاخته شو سوی او

*فاخته: نوعی پرنده که صدایی همچون «کوگو» دارد.

او یعنی خداوند یا بزرگ صاحب اندیشه‌ای مثل مولانا درواقع خود تو هستی، بنابراین با مطالعه آثارش خودت را در او جست‌وجو کن تا از وضعیت فعلی که نقش هستی خارج شوی و دائماً بدون بحث و گفت‌وگو، خودت را عوض کن و مثل فاخته کوگو بگو تا به زندگی زنده تبدیل شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای عشوه‌فروشِ حقه‌باز، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که تصور می‌کند کامل است و همه‌چیز را می‌داند، در جان تو وجود ندارد.

«بیت هندسی»

نکته: پندار کمال یعنی هر من‌ذهنی در حالت پیشرفته فکر می‌کند که کامل است. این از ذات من‌ذهنی برمی‌خیزد، بنابراین مدام می‌گوید: «می‌دانم.» حتی کسی ممکن است به این برنامه گوش بدهد اما بگوید همه این‌ها را من می‌دانم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند ناموس و آبروی مصنوعی من‌ذهنی را همچون صد من آهن سنگین کرده و دست و پای انسان‌های زیادی با این بند ناپدید بسته شده‌است.

«بیت هندسی»



نکته ۱: ناموس که همان حیثیت بدلی من ذهنی است به این معناست که نه تنها ما نسبت به من ذهنی عشق و مهر داریم بلکه تعصب هم داریم، یعنی می خواهیم حفظش کنیم و نمی خواهیم به مسئله سازی، مانع سازی و دشمن سازی ما لطمه بخورد.

نکته ۲: اگر در حضور باشید و کسی از شما ایراد بگیرد به شما بر نمی خورد ولی اگر از جنس من ذهنی باشید به ناموستان بر می خورد و شما را به اندازه صد من آهن سنگین می کند طوری که تکان دانتان سخت می شود. این موضوع تقریباً قابل تغییر نیست مگر این که انسان روی خودش تمرکز کند و خودش را تغییر و تکان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، در زیر این جوی من ذهنی ات، زیر قیافه حق به جانب و آرام تو مقدار زیادی درد خوابیده است؛ گرچه که می گویی همه چیز را می دانم، حیثیت، آبرو و مقام دارم و خیلی بزرگ هستم، اما همین که یک کسی حرکتی انجام دهد و به ناموست بر بخورد، این دردها و کثافات بالا می آیند.

«بیت هندسی»

نکته: شما در خودتان تحقیق کنید ببینید آیا درد، ناموس و پندار کمال دارید؟ اگر دارید که به احتمال زیاد دارید در این صورت باید یک چاره ای برای خودتان بکنید. این سه معیار می تواند آشکار کند که من ذهنی تان چقدر پیشرفته است و اگر یکی از این ها باشد، دوتای دیگر هم هست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بساط

که بگوئید از طریقِ انبساط

*بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند به ما حکم کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من ارتباط ایجاد کنید، نه انقباض، یعنی فضاگشایی کنید و بگوئید نمی‌دانم.

«بیت هندسی»

نکته: «نمی‌دانم» یعنی در این لحظه شما می‌گوئید این چیزهایی که من با سبب‌سازی در ذهن می‌دانم اهمیتی ندارد، بنابراین نمی‌تواند به مرکزم بیاید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

